**فقه: زکات، جلسه 56: 08/10/۱400، استاد سید محمد جواد شبیری**

**اعوذ بالله من الشیطان الرجیم**

**بسم الله الرحمن الرحیم**

**اعوذ بالله من الشیطان الرجیم**

**بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین انه خیر ناصر و معین**

**الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین**

خب در مورد روایت زراره و محمد بن مسلم عن ابی جعفر عن ابی عبدالله علیهما السلام که وارد شده انهما قالا مال الیتیم لیس علیه فی العین و الصامت شیء فاما الغلات فان علیها الصدقة واجبه؛ این جا عرض شد که در نقل کافی تعبیر این هست: لیس علی مال الیتیم فی الدین و المال الصامت شیء فاما الغلات فعلیه الصدقة واجبه؛ به این تعبیر. که گفتیم یک سری از بزرگان فرمودند که ظاهرا تعبیر عین درست است؛ آن فی الدینی که در نقل کافی هست محرف است. حالا چطور اینها به هم تحریف شدند؟ یکی از نکاتی که در تحریف هست، آن این است که یکی از معانی عین در مقابل دین است. و تبدیل کلمه به کلمه ضدش یکی از چیزهای شایع است. عین را مالیس بالدین یکی از معانی عین است و در لغت هم دارند. خب این ممکن است از این باب کلمه عین به دین تبدیل شده باشد؛ ممکن است از جهت نگاشی بین عین و دین از جهت نگارشی بی شباهت نیست. کلمه عین اگر یک مقداری فاصله بیافتد بین عینش و یا و نونش می‌تواند دین خوانده شده باشد. خب این مطلب.

البته نکته‌ای را عرض بکنم و آن این است که یک بحثی در باب زکات هست که آیا در جایی که شخصی یک مال زکوی دارد، در قبالش هم یک دینی دارد؛ آیا زکات واجب هست یا نیست؟ این اختلافی هست بین عامه و شاید در خاصه هم اختلافی باشد. خب آن یک بحثی هست که آیا مقداردین را از زکات باید کم کرد یا نباید کم کرد. بخصوص اگر آن دین برای تحصیل اصلا این مال زکوی حاصل شده باشد که معمولا هم این را می‌گویند دیگر باید کم کرد. برای تحصیل یک مال زکوی یک دینی طرف چیز کرده، آن خرج‌ها و آن دیون باید کم بشود. البته حاج آقا قائل نیستند، ولی این اختلافی است که آیا آن مقداری که دین هست باید، ولی اینها ربطی به یتیم ندارد. یتیم در آن خصوصیت ندارد، بحث کلی هست که اساسا آیا در زکات مقدار دین کم می‌شود، نمی‌شود، آن یک بحث کلی هست، این یک خصوصیت خاصی باید در یتیم باشد، یک ویژگی برای یتیم باشد که دین یتیم یک نکته‌ای داشته باشد. این است که به نظر می‌رسد که باید این دین همچنان که یک سری از شراح حدیث فرمودند که باید عین درست باشد همین مطلب صحیح باشد.

ولی اینجا یک مشکلی که وجود دارد، آن مشکل، مشکلی بود که جلسه قبل عرض کردم. آن این است که چرا در این حدیث فقط به عین و صامت و غلات پرداخته شده. حکم مواشی را تعیین نکرده که بالاخره مواشی زکات دارد یا ندارد به چه شکلی است. چه نکته‌ای است؟ چون اینجور نیست که مال یتیم متعارفا یا طلا و نقره باشد، یا غلات باشد مواشی نداشته باشد، هیچ فرقی از جهت مال بودن نیست. آن مثالی که در جلسه قبل عرض کردم اذا غسلته فی المرکنه فمرتین و اذا غسلته فی ماء جار فمرة واحده؛ آن به خاطر این بود که غسل معمولا در یا آب قلیل یا مرکن بوده یا در ماء جاری بوده؛ ماء کر غیر جاری معمولا درش غسل انجام نمی‌شده. مغسل هم غسل‌های متعارف بوده. ولی اگر این متعارف هم باشد متعارف هم بچه می‌تواند طلا و نقره داشته باشد، هم می‌تواند سکه داشته باشد، هم می‌تواند مواشی داشته باشد، هم می‌تواند غلات داشته باشد، چرا اختصاص داده شده حکم مسئله فقط همین دو قسم را بیان کرده؟ یکی مسئله غلات، اصلا مواشی را در این روایت متعرض نشده است.

خب اینجا یک مقداری برای اینکه این مطلب واضح‌تر بشود، یک سری واژه‌های حدیث را بیشتر گفتم معنا کنم ببینیم می‌توانیم یک جوابی پیدا کنیم یا نه.

یکی از واژه‌های حدیث کلمه عین است. عین را من مراجعه کردم به لغت ببینم به چه معنا عین را معنا می‌کنند. عین در کتاب العین، معانی که برای عین ذکر کرده که می‌تواند در اینجا متناسب باشد، می‌گوید العین المال العتید الحاضر یقال انه لعین و غیر دین ای مال حاضر، آن عین و دین را که گفتم مقابل هم قرار می‌گیرند در کتاب العین هم هست. و یقال العین الدینار، که لیس علی فی العین شیء، کأن در دین که حالا آن اگر عین به معنای مال عتید حاضر باشد، یعنی حتی در مال حاضرش هم این از باب این است که از فرد خفی‌ترش را ممکن است بیان کرده باشد. ولی خب آن وقت صامت شیء و آنها باز چه خصوصیتی این دارد، آن باز یک مقداری مورد سوال است.

یک معنای دیگری که برای عین شده، الدینار هست. الدینار لیس علیه فی العین مثلا در دینار، باز هم سوال هست.

این سه تا چند تامعنا برای عین در کتاب‌های لغت هست؛ یکی همان المال العتید الحاضر، یا المال الناز که در صحاح ذکر کرده، جلد6، ص2170؛ یا النقد الحاضر، تهذیب اللغه، ج3، ص132.

س: ناز یعنی چی؟

ج: ناز در مقابل نسیه، یعنی حاضر مشخص، چیز هست، دین نیست، عین است. نز الدین، یعنی حل ضمن ادائه؛

س: حال

حال، تحول بعد ما کان متاعا بعضی گفتند

ج: بله

عرض کنم خدمت شما به هر حال المال مراد المال، در چیز معجم و مقایس اللغه توضیح می‌دهد، می‌گوید کلمه عین معانی مختلفی که دارد، همه معانی از همان عین به معنای چشم گرفته شده. و بعد توضیح می‌دهد که هر کدام چه ارتباطی به آن چشم دارد. من جمله همین مال عتید حاضر را می‌گوید آن هم از همین باب است. من الباب العین و هو المال العتید الحاضر یقال هو العین غیر دین ای هو مال حاضر تراه العیون، دیده می‌شود در چشم هست.

یکی، بله، این در محکم، ج2، ص252 هست. و در جاهای دیگر هم به این معنا وارد شده. حالا بعد بعضی عبارت‌های دیگرش را هم می‌آورم. خب این یک معنا که مراد از عین مال عتید حاضر باشد.

یک معنای دیگری که برای عین که ممکن است در این روایت به آن معنا باشد دینار هست. من احتمال می‌دهم دینار به اعتبار اینکه سکه پر چشم نوازی بوده در مقابل درهم، که چشم خب کم قیمت بوده، این دینار عین می‌گفتند به اعتبار قیمتی بودن و چشمگیر بودنش عین به آن تعبیر می‌شده. العین الدینار، این هم دو تا معنا. که این در کتاب العین به معنای دینار گرفته شده، در محکم، ج2، ص252 هم به این معنا گرفته شده؛ در مصباح المنیر هم عبارتی دارد حالا بعد عبارت مصباح المنیر را بعد می‌خوانم، از جهت آن عبارت را کار دارم باهاش.

در قاموس هم هم هست، در جلد4، ص250، در کتاب الماء، ج3، ص934 هم هست به این معناها.

در شمس العلوم هم عین به این معنا آمده است. این هم دو معنا.

معنای سوم مطلق ذهب، مطلق ذهب، در اینجاها آمده: در محکم به خصوص. محکم حالا عبارتش را بخوانم؛ محکم دارد: العین المال العتید الحاضر و من کلامهم عین غیر دین این یک معنا؛ و العین الدینار، دو معنا؛ معنای سوم و العین الذهب عامة؛ که در تأکید می‌کند که لازم نیست مضروب باشد. محکم، ج2، ص252.

در قاموس هم معانی عین را که ذکر می‌کند یکی دینار ذکر کرده، یکی ذهب ذکر کرده که اینها با همدیگر فرق دارد. در آن کتاب الماء را گفتم دینار، ذهب بود، اشتباه کردم، دینار اسم بردم. کتاب الماء، ج3، ص934 جزو معانی عین ذهب را ذکر کرده و این هم.

دو تا عبارت را می‌خواهم یک قدری مفصل‌تر است. یکی عبارت مصباح المنیر هست؛ مصباح المنیر این عبارت را دارد: می‌گوید العین ما ضرب من الدنانیر، و قد یقال لغیر المضروبه عین ایضا؛ ظاهرا مراد این است که به ذهب غیر مضروب، یعنی هم به مطلق ذهب عین گفته می‌شود هم به خصوص مسکوکش گفته می‌شود.

قال فی التهذیب و العین النقد، یقال اشتریت بالدین او بالعین، و تجمع العین لغیر المضروب علی عیون و اعین، قال ابن سکیت و ربما قالت العرب فی جمعها اعیان و هو قلیل، و لا تجمع اذا کانت بمعنی المضروب الا علی اعیان، به معنای سکه و دینار اگر وقتی هست فقط بر اعیان جمع بسته می‌شود. یقال، بعد یک عبارتی دارد من فکر می‌کنم ایشان اینجا خلط کرده؛ دو تا معنای مختلف عین را با هم خلط کرده است.

می‌گوید یقال هی دراهمک باعیانها و هم اخوتک باعیانهم، این عبارت هست در کتاب‌های لغت، ولی مربوط به این معنای عین نیست. یک معنای دیگری عین دارد، آن معنای که خود شیء، خود شیء؛ که در خود همین مصباح المنیر، قبل از این دارد، می‌گوید العین تقع بالاشتراک علی اشیاء مختلفه، فمنه الباصره، همین جور، و عید الشیء نفسه، و منه یقال اخذت مالی بعینه، و المعنا اخذت عین مالی؛ شاید هم حالا بعدش عبارت دارد العین ما ضرب و العین ما ضرب من الدنانیر، شاید اینجا هم که یقال هی دراهیمی که باعیانها نمی‌خواهد ادامه آن عبارت باشد، می‌گوید عینی که به معنای خود هم هست، آن هم به اعیان جمع بسته می‌شود. آن یک قدری عبارت را بعد تعبیر کرده، یقال هی دراهمک باعیانا، تفسیر عین به معنای مضروب نیست که ما بگوییم برای دراهم هم عین اطلاق شده. از این عبارت ممکن است کسی تصور کند که مراد از عین مطلق طلا یا نقره، هی دراهمک باعیان، دراهم تعبیر کرده. ولی از عبارت، این شبیه همین عبارت در کلمات نحوی‌های لغویین دیگر هم وارد شده، ولی نه در ذیل این کلمه. من فکر می‌کنم این را که آورده در ذیل این کلمه یا می‌خواسته اشتباه کرده، یا احتمال قوی‌تر این است که اشتباه نکرده، بعد تعبیر کرده. مرادش این بوده که عینی که به معنای خود هست، آن هم به اعیان جمع بسته می‌شود، در مقابل عینی که به معنای باصره است. عینی که به معنای باصره هست، سه تا جمع دارد. چون ادامه‌اش این است: یقال هی دراهمک باعیانها و هم اخوتک باعیانهم و تجمع الباصره علی اعین و اعیان و عیون؛ می‌خواهد معانی مختلف عین را جمع‌هایش را بگوید. می‌گوید اگر عین به معنای مضروب باشد، جمعش اعیان است. به معنای غیر مضروب باشد، جمعش عیون و اعین است، و اعیان هم نادرا به کار می‌رود. اگر به معنای خود شیء باشد، نفی الشیء باشد جمعش اعیان است؛ به معنای باصره باشد هر سه جمع جمعش می‌شود.

عین همین عبارت در چیز هست، در عرض کنم ظاهرا کتاب العین است. من آدرسش را ذکر نکردم. یقال هذه دراهمک باعیانها؛ قبلش آدرس کتاب العین است؛ فکر می‌کنم مال همان ادامه همان عبارت کتاب العین است. یقال هذه دراهمک باعیانها و هی اعیان دراهمک و لا یقال فیها اعین و لا عیون، و کذلک یقال هولاء اخوتک باعیانهم و لا یقال اعین و عیون. این می‌خواهد

س: لسان

ج: قبل از آن جای دیگری نیامده؟ هذه دراهمک، این باید قبل از لسان باشد؛ چون این عبارت قدیمی‌تر از لسان باید باشد.

کلمه باعیانها را در قاموس بزنید، اگر لسان هم باشد لسان باید از کتابهای قبلی گرفته باشد.

س: ... استعمال یک وقتی می‌گوییم این موارد استعمال می‌شود شاهد می‌آورد، اما لا یقال

ج: خب استعمال نمی‌شود دیگر، استعمال می‌شود یا نمی‌شود

س: ...

ج: یعنی استعمالات به کار نمی‌برند.

شما خودتان فرض کنید کلمه امر به معنای دستور که باشد به اوامر جمع بسته می‌شود. امر به معنای به اصطلاح شیء و مطلب باشد، به امور جمع بسته می‌شود. خب می‌گویید امر به معنای مطلب به اوامر جمع بسته نمی‌شود؛ چون معنای اوامر را ما می‌فهمیم این معنایش نیست. می‌شود تشخیص داد دیگر.

خب علی ای تقدیر حالا من این یک عبارت. یک عبارت دیگری هم هست، این عبارت، عبارت تازگی دارد که من شبیه این را در عبارت‌های دیگر ندیدم. تا اینجا عبارت‌هایی که دیده بودم همه در مورد عین را در مورد دنانیر به کار برده بودند. ولی در شمس العلوم جلد7، ص8، عبارتش این شکلی است: العین النقد من الدراهم و العین الدنانیر، در مورد دراهم هم این تعبیر می‌کند. من فکر می‌کنم النقد من الدراهم این همان معنای عینی که در مقابل دین است. آن المال العتید الحاضر، المال الناز، امثاله، آن معناست؛ دراهم در آن خصوصیت ندارد. مطلق چیزی که به اصطلاح تعین پیدا کرده است در مقابل دین که کأن کلی است، هیچ گونه عینیت ندارد، این عین به معنای المال العتید الحاضر باید باشد، و خصوصیتی برای دراهم نباید باشد. این عبارت خاصی است.

و العین الدنانیر، بعد یک عبارتی دارد، این عبارت را هم بخوانم بد نیست. می‌گوید و فی حدیث ابن سیرین کانوا لا یرصدون ثماره فی الدین و ینبقی عن یرصد العین فی الدین؛ می‌گوید در ثمار را در دین رصد نمی‌کردند و مناسب هست که عین را در دین رصد کنند. یک چنین عبارتی. ایشان می‌گوید قیل معناه اذا کان لرجل ثمار یلزم فیه العشر و علیه دین؛ می‌گوید اگر کسی یک ثمره‌هایی داشته باشد، ده یک که زکات هست بر آن واجب می‌شود، این جور نیست که به خاطر دین بودن زکات در شیء نیاید.

فالذی علیه لا یکون قصاصا، زکات به منزله قصاص و مجازات نیست که عرض کنم امثال اینها که بگویید اینکه عین در مقابلش دارد. و یجب علیه العشر و ان کان له عین مثل الدین لم تجب علیه زکاة؛ یعنی اگر یک عینی داشته باشد که مثل آن هم دین به گردنش باشد، لم تجب علیه زکاة و کان الدین قصاصا بالعین، یعنی این دینی که دارد، جایگزین این عین می‌شود، به اعتبار اینکه ذمه‌اش مشغول به آن شیء هست، دیگر از این عینش هم زکات گرفته نمی‌شود. بعد می‌گوید و قوله عند الدین یمنع الزکاة قول زید بن علی و ابی حنیفه و اصحابه و مالک و احد قول الشافعی و قوله الاخر ان الدین، و قوله الاخر یا قول دیگر شافعی این هست، ان الدین لا یمنع الزکاة و هو قول ظفر و من وافقه؛ علی ای تقدیر این یک چنین عبارت در شمس العلوم هم هست.

حالا این معانی مختلف را برای عین در نظر بگیرید ببینیم عبارت را چه جوری باید معنا کنیم.

اما غلات؛ کلمه غلات ما الان به معنای حبوبات و امثال اینها غلات تعبیر می‌کنیم؛ ولی در لغت به معنای خصوص حبوبات غلات هیچ اطلاق نشده است. غلات یک معنای عامی هست، غلات به معنای محصولات است، نتاجات است. به معنای نتاج است. از قدیمی‌ترین عبارت‌هایی که در این مورد هست، همه غلات را به این معنا گرفتند. کتاب العین، ج4، ص 348، الغله الدخل اقلة الضیعه ای اعطت القله، در محیط، ج4، ص516 هم همین آمده، کتاب العین، ج4، ص348. در مفردات راغب می‌گوید، الغله ما یتناوله الانسان من دخل ارض فقد اقلت ضیعة، مفردات، 611، قید ارض را دارد. ولی در محکم، عام تعبیر کرده، می‌گوید القلة الدخل من کراء دار و اجر غلام و فائدة ارض؛ این هم دارد.

در محرب دارد، القلة کل ما یحصل من رأی الارض او کرائها او اجرة غلام او نحو ذلک و قد اقلة الضیعه فهی مقله ای ذا تقلة؛ یک ذیلی دارد من ذیل را بعد می‌خوانم.

در نهایه ابن اثیر هم دارد الغلة که از همه اینها کمی عام‌تر است، الغلة الدخل الذی یحصل من الزرع، و الثمر، و اللبن، و الاجاره و النتاج؛ یعنی گوسفندی که مثلا بچه می‌زاید، این نتاج گوسفند هم غله می‌گویند. یک خانه‌ای که اجاره داده می‌شود و پول اجاره گرفته می‌شود به آن غله می‌گویند. نماء متصل یا به اصطلاح نماء متصل مثل زرع که نماء متصل به درخت است، یا نماء منفصل مثل لبن که نماء منفصل هست و امثال اینها، حالا چه از جنس پول باشد مثل مال الاجاره، و امثال اینها، چه از جنس نوع پول نباشد مثل نتاج، گوسفند، شیر، لبن، همه اینها غله هست.

خب یک چنین معنای عامی غلات دارد. البته آن به اصطلاح غلات اربع هم غلات است؛ ولی خصوصیت ندارد. آن محصولات چهارگانه هم به اعتبار اینکه یحصل من الارض و فایده زمین است و دخل زمین است و نتاج زمین است، آن را غلات تعبیر می‌کنند.

خب حالا بیاییم اینجا ببینیم چجوری این عبارت را معنا کنیم؛ من یک معنایی به ذهنم رسیده، نمی‌دانم آیا، یعنی دو معنا فعلا اجالتا اینها را معنا بکنیم بعد ببینیم می‌شود یک جور دیگر؛ چون یک گیری هست اینجا، هنوز نتوانستم یک معنای صاف و پوست کنده برای این روایت بکنم.

یکی اینکه بگوییم این روایت ناظر به این هست که مال یتیم خود مثلا دینارش یا درهمش اینها زکات ندارد. ولی اگر اینها را به کار گذاشتید فایده‌اش زکات دارد. غلات یعنی غلات آن عین و صامت. یعنی ربحی که از آن شیء حاصل می‌شود. اگر آن را به کار گرفتید آن سودش به اصطلاح زکات دارد. این یک جور.

من البته ندیدم در روایات دیگر هم ندیدم به این معنا که یک سود خصوصیتی داشته باشد. آن چیزی که در چند تا روایت دیگر هم خواندیم و هست، آن این است که طلا و نقره یا سکه و امثال اینها، اگر با آنها کارش بشود زکات دارد، اگر با آنها کار نشود زکات ندارد. وقتی کار بشود به خود این شیء زکات تعلق می‌گیرد نه به سودش. یعنی ما یتجر به اگر باشد آن ما یعمل به اگر باشد، زکات تعلق می‌گیرد. مگر مراد از ما یعمل به و ما یتجر به بگوییم که آن روایات هم اصلا ناظر به این است که اگر عمل بشود، تجارت با آن بشود، یتعلق الزکات بالربح؛ آن را هم حتی به این معنا بگیریم. حالا آن را یک مقداری دقت کرد که می‌شود به این قرینه این غلات آن روایات را به این معنا گرفت یا اینکه نه به قرینه آن روایات این روایت را به یک معنای دیگری بگیریم. آن بگوید مراد از غلات ما یحصل منه الغله است. آن چیزی که، یعنی مستغل، آن چیزی که مستغلات که تعبیر می‌کنند، با غین، یعنی آن چیزی که وسیله دخل است، از آن دخل حاصل می‌شود، کأن می‌خواهد بگوید که این روایت هم ناظر به همان روایاتی است که می‌گوید که در درهم و دنانیر زکات نیست الا ان یتجر به، فاما الغلات یعنی لا یتجر به است، این را هم به آن معنا، معنا کنیم. حالا من عجالتا یک چنین دو معنایی به ذهنم رسیده. نمی‌دانم این دو معنا را چقدر می‌توانیم؟ چون این یک گیری هست که این چه شده که این روایت، اگر این باشد هر یک از این دو معنا باشد، اصلا این روایت ناظر به طلا و نقره است اصلا. نسبت به اینکه در مواشی و به اصطلاح چیزهای دیگرش چه حکمی دارد، آن اصلا کار ندارد. اشکال ندارد بگوییم این روایت از اول دارد حکم پول و سکه اینها را بیان می‌کند، طلا و نقره را بیان می‌کند. می‌گوید طلا و نقره اگر مثلا خودشان زکات ندارند، سودشان زکات دارد، یا خودشان زکات ندارند، در صورتی که با آن کار نشود، اگر کار بشود زکات دارد. خب این عیب ندارد، این اصلا مخصوصا خود طلا و نقره است. اما اگر ما حقیقت را گسترش دادیم، مراد از غلات را مطلق محصولات گرفتیم، مطلق محصولات هم گاو و شتر آنها غلات نیستند. گاو و شتر، آن نتاجاتشان غلات است؛ یعنی آن لبنشان، و این بحثی که هست اگر زکات هم باشد، بر خود مواشی زکات باید ثابت بشود. این است که این را چه جوری معنا کنیم یک گیری هست که من به هر حال هنوز نتوانستم یک معنای صاف و پوست کنده برای این روایت پیدا بکنم.

حالا یک قدر دیگری تأمل بکنیم ببینیم از عبارت‌های عامه جاهای دیگر چیزی که بشود با توجه به آنها این عبارت را معنا کرد، یک معنای رندتر و پوست کنده‌تر برای این روایت من فعلا همین جوری به اصطلاح، حالا تا ببینیم خود چه می‌خواهد.

وصلی الله علی محمد و آل الطاهرین